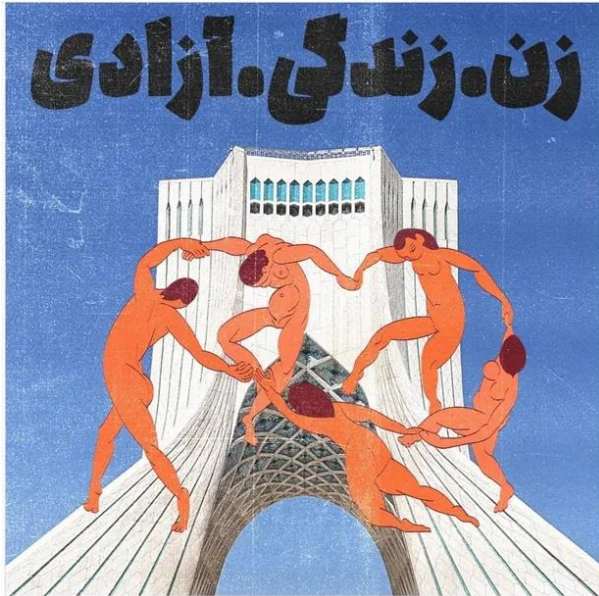


شبح آزادی و زندگی

هيمن رحيمي



شبحی بر فراز جامعه‌ی ایران در گشت‌وگذار است: شیخ آزادی و زندگی. این شیخ پس از سال‌ها بار دیگر امید و خوش‌بینی به آینده را بر جامعه‌ی ما گسترانده است. امید به آینده و تغییر. بسیاری از کسانی که تا دیروز از دست مردم ایران ناله سر می‌دادند و آنها را سزاوار حکومت فعلی می‌دانستند و تأکید می‌کردند که از کوزه همان تراود که در اوست، امروزه خوش‌بینانه موج خیزش سراسری را مترقی می‌پندارند و آن را پیام‌آور آینده‌ای محتمل می‌دانند. آینده‌ای که از امروز بهتر و زیباتر است.

از برخی جهات وضعیت کنونی ما شبیه جنبش می ۶۸ فرانسه و تحولات دهه‌ی شصت میلادی در جهان است. جوانان دهه‌ی شصت میلادی در اروپا سختی با گذشتگان خود نداشتند. به تعبیر مارک فیشر^۱ آنها چپ‌هایی بودند که نه به سوسیال دموکراسی و دولت رفاه دلخوش بودند و نه دولت استالینیستی را قبول داشتند. فیشر توضیح می‌دهد که جوانان دهه‌ی شصت میلادی بر ضد دو نیروی بازدارنده به پا خاستند: یکی از آنها نیروی کار بازدارنده و یا همان سوسیال دموکراسی بود که در پی حفظ وضع موجود و تأکید و بر «اجتناب‌ناپذیری» سرمایه‌داری و چانه‌زنی بین کار و سرمایه بود. نیروی دوم فیشر آن را سوپرایگوی سخت‌گیر لنینیستی^۲ می‌نامد که با امتناع مطلق از هرگونه سازشی، خود را بازتعریف می‌کرد. سوپر ایگو با ماهیت کمی و کیفی سخت‌گیرانه‌ی تقاضاهایش مشخص می‌شود و هرکاری که صورت پذیرد را هرگز کافی نمی‌داند. از این چشم‌انداز مبارز با ذهنی واحد خودش را قرص و محکم وقف رخداد انقلابی خواهد کرد و با عزمی راسخ به ابزارهای ضروری برای تحقق آن متعهد است. سوپرایگوی سخت‌گیر لنینیستی به همان اندازه که نسبت به رنج بی‌تفاوت است، دشمن لذت است. اما جوانان دهه‌ی شصت هیچکدام از اینها را نمی‌خواستند. آنها می‌خواستند که لذت ببرند و به تعبیری زندگی کنند و این زندگی را هیچکدام از آن گروه‌های چپ نوید نمی‌دادند. این گروهها دشمن لذت و میل و بودند با روح جمعی دوران سر سازگاری نداشتند. آنها یا در پی حفظ وضع موجود و چانه‌زنی‌هایی سندیکایی

1- K-Punk: The Collected and Unpublished Writings of Mark Fisher: Acid communism (unfinished introduction)

2- The Harsh Leninist Superego

بودند و یا در پی ایجاد انقلابیون حرفه‌ای بودند که بدون نفوذ در نسل جدید برای آنها نسخه‌ی آینده را بپیچند. آنها می‌خواستند که همه بیشتر و بیشتر کار کنند. در حالی که مثلاً در میان اتونومیست‌ها، چیزی که مطرح بود، خودآیینی^۳ از کار و خودآیینی در مبارزه بود. دانشجویانی کارخانه‌ها را تسخیر می‌کردند که خودشان تجربه‌ی چندانی از محیط کار نداشتند و کارخانه را به دانشگاه تبدیل می‌کردند. بارزترین ویژگی آن سالها شور زندگی در میان جوانان بود. آنها می‌خواستند زندگی را از نو تعریف کنند و برای زندگی و لذت و میل ارزش قایل بودند. آنها بخشی از همان سیاست میل دلوز و گتاری بودند تا چشم‌اندازهای نوینی را برای انسان معرفی کنند.

در ایران امروز نیز به نظر می‌رسد کسانی که طلایه‌دار حرکت کنونی شده‌اند، با نسل پیش خود متفاوتند. آنها دیگر به صبر و تحمل دیگرانی که همواره به تغییرات کوچک اصلاح‌طلبان حکومتی راضی بودند، بهایی نمی‌دهند و پیام آزادی و زندگی را می‌دانند. از سوی دیگر جوانان امروز دنبال ریاضت‌طلبی و امید به تغییر در آینده نیز نیستند و نمی‌خواهند برای تغییر منتظر انقلابیون حرفه‌ای باشند که بتواند قدرت را تصاحب و جامعه را اداره کند.

چند سال پیش استاد اصلاح‌طلب یعنی صادق زیباکلام در مورد نسل جوانان کنونی گفته بود که از نسل تلوها می‌ترسم. او که می‌خواست این نسل نوین را به سخره بگیرد و آنها را ملالت کند که هیچ درکی از اوضاع ندارند، در حقیقت راست می‌گفت: حکومتی‌ها باید از نسل دهه‌ی هشتادی‌ها بترسند، چرا که دیگر به آنان اعتنایی ندارند.

باید برای دهه‌ی هشتادی‌ها سجده برد و آنها حقیقتاً شایان تقدیرند. آنها عاشقان زندگی هستند و نمی‌خواهند به هر قیمتی زندگی کنند. برخلاف بسیاری از دهه‌ی شصتی‌ها و هفتادی‌های ایران که اسیر بازی‌های انتخاباتی اصلاح‌طلبان می‌شدند و کورسوی امیدی به بهتر شدن تدریجی وضعیت داشتند، اینها کاسه صبرشان لبریز شده و نمی‌خواهند جوانی خود را در شرایط نامساعدی آغاز کنند. دهه‌ی هشتادی‌ها شبح آزادی و زندگی را در سراسر کشور گسترانده‌اند و موجب ترس حاکمان شده‌اند.

شعار زن، زندگی آزادی نمادی از همین عاشقان زندگی است و آزادی جامعه را در گرو آزادی زنان می‌داند و نوید زندگی نوینی عاری از تبعیض جنسی و طبقاتی و اتنیکی به ما می‌دهند. وقتی که روسری‌ها در هوا می‌چرخد دل هرکسی به لرزه در می‌آید و دوست دارد در این عشق به زندگی و فرار از نقاب‌ها و نمادها با آنها همدل و هم‌صدا فریاد زند. یک امتناع بزرگ از سوی این جوانان شنیده می‌شود که دیگر حاضر به شنیدن وعده‌های حاکمیت نیستند. پژواک‌های اتحاد دانشجویان و کارگران در تحولات دهه‌ی شصت میلادی نیز در دوران کنونی و در اتحاد میان حاشیه نشینان و مرکز با محوریت زن، زندگی، آزادی دیده می‌شود.

علاوه بر حضور پرشور عاشقان زندگی، خرده‌سیاست‌ها در این تحول کنونی با هم هماهنگی و همدلی بهتری پیدا کرده‌اند و همین وجه است که تفاوت عمده‌ای میان «خیزش ژینا» با سایر حرکت‌های انقلابی جهان سومی ایجاد کرده است. خرده‌سیاست‌ها با پیگیری مطالبات رهایی‌بخش جنسی، طبقاتی و اتنیکی در امری واحد با هم هماهنگ شده‌اند. بیشتر انقلاب‌های جنوب جهانی بر بستر ناسیونالیسم فرادست در یک کشور استوار بود و هدف آنی خود را حفظ حاکمیت ملی مستقل در برابر استعمارگران اروپایی و آمریکا بازتعریف می‌کرد و برای همین به هویت‌های اتنیکی فرودست خود نگاه خصمانه‌ای داشت و هر حرکتی برای خودگردانی محلی آنان را به مثابه تجزیه‌طلبی و نوکری بیگانگان تلقی می‌کرد. اما خیزش اینبار فرانسونالیستی است و نه ناسیونالیسم فرادست و نه فرودست بر آن مسلط نیست. نتیجه‌ی امر اجماعی از خرده‌سیاست‌ها در سراسر کشور با رویکردهای رهایی‌بخشی و همدلی و همبستگی در میان مردمان ساکن ایران است و از زاهدان تا گردستان و آذربایجان و سایر مناطق نوعی هم‌صدایی شنیده می‌شود. مردم در حمایت از همدیگر شعار می‌دهند و بویی از نفرت و تفرقه نمی‌رسد. مردان در حمایت از زنان به خیابان می‌آیند و کشته می‌دهند. در حالیکه در بیشتر جنبش‌های جنوب جهانی صحنه اصلی مبارزه و سیاست همه چیز مردانه است، در خیزش کنونی این زنان هستند که رهبران صحنه هستند و صحنه‌ی اعتراض را پرشکوه می‌کنند. سوژه‌ی زن به‌عنوان میل سرکوب‌شده به صحنه باز می‌گردد و در پی تصاحب دوباره‌ی حوزه‌ی عمومی است. در یک منطق دلوزی میل در

مقام بخشی که رانه‌ی آن خودآگاه بوده و مستقیماً در ارتباط با فعالیت بدن است، جلوه‌ی اصلی خیزش ژینا بوده است. در اینجا احزاب مردانه و سیاست‌مداران مرد رهبران این خیزش نیستند، بلکه مردان نیز برای بازپس‌گیری میل به برابری پایه پای زنان پیشرو و در جوی همدلانه با آنها گام برمی‌دارند. زنان در اینجا گویی همان پرولتاریای مارکس هستند که با الهام از شعار «زن، زندگی، آزادی» می‌خواهند نظام مبتنی بر تبعیض جنسیتی را فرو بریزند و با انهدام ساختار مردسالارانه جنسیت‌ها را یکی و برابری را به ارمغان بیاورند. صحنه‌ی اعتراضات در بسیاری جاها به شور و شادی شباهت دارد و با رقص روسری‌ها در آسمان، مشت خشم، و سوگ و شادی یکی شده است و در حال تبدیل یک خیزش اعتراضی به خود زندگی هستند. این خود زندگی است که در اعتراض‌ها وجود دارد، زندگی که از ما سلب شده بود و میل بازپس‌گیری آن را در سر داریم.

تنها به صرف وقوع رخدادها، تغییر سیاسی رخ نمی‌دهند، اما لحظاتی هستند که به مثابه آستانه عمل کرده و عرصه‌ی جدیدی از مبارزه را به روی ما می‌گشاید و از این طریق احساسات مختلف جمعی اشاعه پیدا می‌کنند. واقعه‌ی مرگ دلخراش ژینا یکی از همین لحظات است، اما این لحظه خود ادامه‌ی لحظات دیگری است که در گذشته جای دارد و این خیزش زنانه دنباله‌ای از آنها است. بدون نگرستن به گذشته در مورد خود این خیزش نیز سخن گفت. هرچه باشد شکاف‌ها از ۸۸ به این سو بیشتر و بیشتر شده است. حاکمیت بیشتر با مردم بیگانه گشت و بیاناتش بیشتر شبیه فرمان‌های از بالا به پایین به نظر می‌رسید که نمی‌توانست در دل فرهنگ جامعه رسوخ کند. با خصوصی‌سازی‌های گسترده و موج بیکاری و گرانی در جامعه، تعداد کسانی که دلخوش کار دولتی بودند و آینده‌ی اقتصادی پایداری را برای خود و خانواده‌شان متصور می‌شدند، روز به روز کمتر می‌شد. این همان بازی بود که اصلاح طلب و کارگزارانی‌ها شروع کردند و اصول‌گرایان بیشتر به گسترش آن اهتمام ورزیدند. به نوعی خودشان عامل شکاف گسترده و جدایی بین بدنه و حاکمیت بودند.

حاکمیت به مثابه «دیگری بزرگ» لاکانی ناتوان از نظاره‌کردن و رصدکردن همه چیز است و با برجسته‌شدن اختلاف و شکاف‌ها که برای نسل جدید بیش از پیشینان مشهود است، بحران نوینی برای حاکمیت رقم خورد. کم‌کم جامعه از نسلی که به

اصلاحات امیدوار بود به سوی نسل نوین دهه‌ی هشتادی هدایت شده که با حکومت و گذشته قطع امید کرده و چشم به راه آینده است. چشم به راه آینده‌ای نوین. درست است که همه‌ی شکاف‌های و ناملایمتهای اقتصادی در خیزش نوین تأثیرگذار بوده است، اما فرهنگ نقطه‌ی آغاز و حتی نقطه‌ی عطف حرکت نوین بوده و با فرهنگ بود که نارضایتی‌های اقتصادی مردم برجسته‌تر شد و به خیزشی سراسری تبدیل شد. فرهنگی که ریشه‌های آن به همان اوایل انقلاب باز می‌گردد و با تصویب قانون حجاب اجباری بر زنان نمود واقعی به خود گرفت. همچنین یکی از دلایل حضور گسترده‌ی قشر متوسط شهری تهران و شهرهای بزرگ و زنان در نارضایتی‌های گسترده‌ی سال ۸۸ نیز همین مناسبات فرهنگی بود و به اصلاحات برای تجدیدنظر در قوانین امیدوار بودند. این فرهنگ و در سایه‌ی ارتباط بیشتر ایرانیان با جهان، شکاف بین حاکمیت و بدنه‌ی جامعه را بیشتر و بیشتر کرد. معترضان کنونی در پی میل به تغییر و زیست دلخواه خویش هستند، گویی یک سیاست میل در این تحولات دخیل است و همین خواست و میل است که حرکت را استمرار بخشیده است. همین میل است که شجاعت ایجاد می‌کند و سیاست به مثابه حضور عظیم توده‌ها در صحنه‌ی تاریخ را برمی‌سازد. حرکت از پوشش شروع شده است و این میل به پوشش دلخواه در حرکات و رقص روسری‌ها نمایان است، اما میل و خواست آنها تنها کنار گذاشتن روسری نیست و آنها زندگی را طلب می‌کنند. میل آنها به آزادی، برابری و کرامت انسانی است. آنها می‌خواهند که رقصان و آزاد باشند و محدودیت‌های دنیای کهنه را بزدايند. گویی صحنه‌ی رقص روسری‌ها نمایانگر یک هنر آوانگارد توده‌ای است. دست‌هایی که دیگر نمی‌لرزد و در دانشگاهی که نماد تفکیک جنسیتی است، روسری‌های خود را در هوا به اهتزاز در می‌آورند و رقص روسری‌ها را به مشت اعتراضی خود تبدیل می‌کنند و در قالبی مردمی متحد همزمان بانگ «زن، زندگی، آزادی» را سر می‌دهند.

فرانکو «بیفو» براردی در وصف وضعیت کارگران سال ۱۹۷۷ بولونیای ایتالیا می‌گوید: در میان آنها انرژی و اعتماد به نفس همگام با اشکال زیبایی‌شناختی در آن فوران می‌کرد و امتناع گسترده‌ای از غم و اندوه کار، عنصر اصلی پشت اعتراض آنها بود و معترضین علایق مشترک زیادی با جنبش هیپی و تاریخ آوانگارد داشتند. آن کارگران

نیز عاشقان زندگی بودند و سنخیتی با گروهها و حاکمان دوران خود نداشتند.^۴ در همان سال مجله *اتر/اورسو* که براردی و دیگر مبارزان جوان منتشر می‌کردند، شماره‌ای با این عنوان منتشر کرد: «انقلاب عادلانه، ممکن و ضروری است: رفقا نگاه کنید، انقلاب محتمل است» و این همان نویدی است که جوانان دهه‌ی هشتادی به ما می‌دهند: «زندگی و آزادی محتمل است». پس از شیدایی که در پی رخدادها ایجاد می‌شود، نوعی از افسردگی و احساس یأس هنگام شکست و رکود متعاقب آنها بر جامعه‌ی طنین می‌اندازد و برای همین هم نباید همه‌ی انتظارات خود را به تحولات آنی واگذار کرد. اما هنگامی که شب‌چی بر ما نمایان می‌شود این افسردگی کمتر است و سایه‌ی شب‌چی همواره جامعه را بیدار می‌کند و آن لحظه‌ی وقوع سیاست را از سایر لحظه‌ها متمایز می‌گرداند. شب‌چی در پی لحظات دیگری برای تکرار و استمرار مبارزه است. شب‌چی نوید نوع دیگری از سیاست را می‌دهد و فضای جامعه را درگیر خود می‌کند و همین شب‌چی است که ما را به استمرار در سیاست دعوت می‌کند. بله این شب‌چی بر ما سایه افکنده است و سراسر ایران را درنوردیده است. شب‌چی که می‌تواند از مرزهای ایران نیز فراتر رود و خیزش زنان و آزادی‌خواهان افغان بر ضد تاریخ پرستان طالب را نیز متعاقب خود داشته باشد. شب‌چی آزادی و زندگی وعده‌ی یک دیگری نوین را می‌دهد و این دیگری از راه میل به رهایی و آزادی و با رقص روسری‌ها در هوا بر ما هویدا می‌شود. تا که بتوان با آزادی زن، زندگی را آزاد و رها ساخت و زندگی باکرامت را محتمل دانست.

4- Franco Berardi, *After the Future*, (AK Press, 2011)